

مرحوم شیخ، سپس در مورد قسم اول (صرف قصد) می‌نویسد که دو دسته روایت وجود دارد. ایشان به روایات دسته اول اشاره نمی‌کند ولی دسته دوم را مطرح می‌کند:

**دسته اول)** روایات دال بر عدم حرمت قصد معصیت:

یک) «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَادَمَ فِي ذُرِّيَّتِهِ أَنْ مِنْ هُمْ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَمِنْ هُمْ بِحَسَنَةٍ وَ عَمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا وَمِنْ هُمْ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَمِنْ هُمْ بِهَا وَ عَمَلْهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ.»<sup>۱</sup>

دو) «وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهُمُ بِالْحَسَنَةِ وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا فَتُكْتَبَ لَهُ حَسَنَةٌ وَ إِنْ هُوَ عَمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرٌ حَسَنَاتٍ وَ إِنْ الْمُؤْمِنَ لِيَهُمُ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلْهَا فَلَا يَعْمَلُهَا فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ.»<sup>۲</sup>

سه) «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَادَمَ يَا آدَمُ - جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مِنْ هُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمَلْهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمِنْ هُمْ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ إِنْ هُوَ عَمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا الْحَدِيثُ.»<sup>۳</sup>

**دسته دوم)** ادله نقلی دال بر حرمت قصد معصیت

مرحوم شیخ این ادله را چنین برمی‌شمارد:

«و إن كان يظهر من أخبار آخر العقاب على القصد أيضا، مثل:

قوله صلوات الله عليه: «نية الكافر شر من عمله»

و قوله: «إنما يحشر الناس على نيّاتهم».

[دلالة بعض الأخبار على العقاب في القصد:]

و ما ورد من تعليل خلود أهل النار في النار، و خلود أهل الجنة في الجنة؛ بعزم كل من الطائفتين

على الثبات على ما كان عليه من المعصية و الطاعة لو خلدوا في الدنيا.

و ما ورد من أنّه: «إذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل و المقتول في النار، قيل: يا رسول الله،

هذا القاتل، فما بال المقتول؟! قال: لأنّه أراد قتل صاحبه».

و ما ورد في العقاب على فعل بعض المقدمات بقصد ترتّب الحرام، كغارس الخمر و الماشي

لسعاية مؤمن.

۱. وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۵۱، ح ۹۸

۲. همان، ح ۹۹

۳. همان، ح ۱۰۰

و فحوى ما دلّ على أنّ الرضا بفعل كفعله، مثل ما عن أمير المؤمنين عليه السلام: أنّ «الراضى بفعل قوم كالدّاخل فيه معهم، و على الدّاخل إثمان: إثم الرضا، و إثم الدخول. و ما ورد فى تفسير قوله تعالى: فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: من أنّ نسبة القتل إلى المخاطبين مع تأخّرهم عن القتالين بكثير؛ لرضاهم بفعلهم. و يؤيّد: قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، و قوله تعالى: إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ، و ما ورد من أنّ: «من رضى بفعل فقد لزمه و إن لم يفعل»، و قوله تعالى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

مرحوم شیخ بین این دو دسته روایات به دو نحو جمع می کند:

نحوه اول: دسته اول را بر گروهی حمل می کند که ابتدا قصد داشته ولی بعد از آن قصد برگشته است و دسته دوم را بر گروهی حمل می کند که بر قصد خود باقی مانده اند (ولی نتوانسته اند آن را به فعلیت برسانند).

«و يمكن حمل الأخبار الأول على من ارتدع عن قصده بنفسه، و حمل الأخبار الأخيرة على من بقى على قصده حتّى عجز عن الفعل لا باختياره»<sup>۲</sup>

نحوه دوم: دسته اول مربوط به گروهی است که صرفاً قصد دارند و دسته دوم مربوط به گروهی که علاوه بر قصد، مقدمات را هم مرتکب شده اند.

«أو يحمل الأول على من اكتفى بمجرد القصد، و الثانية على من اشتغل بعد القصد ببعض المقدمات؛ كما يشهد له حرمة الإعانة على المحرم، حيث عممه بعض الأساطين لإعانة نفسه على الحرام؛ ولعله لتتقيح المناط، لا بالدلالة اللفظية»<sup>۳</sup>

توضیح:

۱. مرحوم کاشف الغطا معتقد است کسی که مرتکب مقدمات حرام می شود، اعانه بر اثم کرده است و ادله اعانه بر اثم شامل کمکی که آدمی به خودش می کند هم می شود.
۲. البته این استظهار از باب تنقیح مناط است و الا لفظ «اعانه» شامل آن نمی شود.

۱. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۴۶

۲. همان، ص ۴۸

۳. همان

ما می‌گوییم:

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری به طور مفصل به دلالت ادله شرعی در بحث تجری اشاره کرده است، ایشان ابتدا به آیات شریفه توجه می‌دهد و سپس به روایات می‌پردازد:

**آیه اول:**

«وَأَمَّا بِحَسَبِ الْأَدْلَةِ الشَّرْعِيَّةِ فَالْكَلَامُ يَقَعُ فِي مَوَاضِعِينَ:

الموضع الأول في ما يمكن الاستدلال به من الآيات الشريفة:

فمنها قوله تعالى: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»<sup>۱</sup>  
بدعوى أن الظاهر منها عدم ترتب المؤاخذه على الأيمان اللغوية التي لا يرتب الحالف عليها الأثر ولا يعمل بها، بل مورد المؤاخذه هو ما في القلب من إرادة عدم العمل أو عدم إرادة العمل.<sup>۲</sup>»

توضیح:

۱. موضع اول: آیات دال بر حرمت تجری:
۲. آیه شریفه «اخذ به مکتسبات قلوب»
۳. قسم‌هایی که لغو جاری می‌شوند و قسم خورنده بر آنها اثری را بار نمی‌کند و به آنها عمل نمی‌کند عقاب ندارد. ولی مؤاخذه به سبب نیت است که عبد می‌خواهد و اراده کرده است که عمل نکند.
۴. [پس نیت ترک عمل عقاب دارد]

ما می‌گوییم:

۱. استدلال به آیه در صورتی تمام است که مراد آیه شریفه آن باشد که در قسم‌های غیر جدی عقاب از جهت اراده و نیت سوء است و نه از جهت ترک عمل. و چنین نتیجه گرفته شود که بر نیت عقاب مترتب است.

۲. اما ظاهراً آیه در مقام آن است که دو نوع قسم را تصویر کند، قسم‌های لغو و غیر جدی و قسم‌های جدی که حالف در هنگام قسم قصد جدّ داشته است ولی بعداً از انجام آن سر باز می‌زند.<sup>۲</sup>

۱. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۶

۲. ن ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۷؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۳

۳. برخی از مفسرین، این آیه را ناظر به آیه شریفه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ»<sup>۱</sup> دانسته‌اند که یک آیه قبل‌تر از آیه مانحن‌فیه، است و در آن از اینکه خدا در معرض (عرضه) قسم‌ها قرار گیرد نهی شده است؛ اما در ادامه خداوند می‌فرماید که اگر قسم‌ها از روی جدیت نباشد، گناه ندارد.<sup>۲</sup>

۴. همچنین توجه شود که نفی مؤاخذه در آیه شریفه، صرفاً نفی کفاره نیست بلکه نفی عقاب اخروی هم می‌باشد.<sup>۳</sup>

۵. مرحوم حائری خود در جواب به آیه می‌گوید:

«و فيه: أنَّ الظاهر أو المحتمل القريب أن يكون المقصود عدم المؤاخذه على الأيمان غير المقرونة بقصد الحلف جداً، وأنَّ المؤاخذه على ما يتحقق في القلب جداً وليس صرف اللفظ أو المفهوم التصوري.

و ما يوضح ذلك امور:

منها: ظهور لفظ اللغو في ذلك.

ومنها: تناسب ذلك لقوله تعالى: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ.

ومنها: ترتيب المؤاخذه في الآية الثانية على نفس العمل لقوله تعالى: «فكفرتهم إطعام عشرة مسكين من أوسط ما تطعمون أهليكم»<sup>۴</sup>

توضیح:

۱. دلیل اول: لفظ لغو معلوم می‌کند که استدلال به آیه برای تجری مناسب نیست چرا که قسم «لغو» یعنی کاری که از ابتدا قصد انجام نبوده است و لذا اصلاً از ابتدا سوء نیت هم نبوده است و لذا «قسم لغو» اگر هم اشکالی داشته باشد، به سبب یک «عمل جوارحی» است.

۲. دلیل دوم: آیه شریفه سوره مائده، صریحاً هم شکل با آیه سوره بقره است و در آنجا تقابل بین قسم‌های لغو و قسم‌های جدی است.

۳. دلیل سوم: در آیه سوره مائده، کفاره بر قسم خوردن جدی و عمل نکردن به آن (و نه نیت) مترتب شده است و لذا معلوم می‌شود که اصلاً «سوء نیت» عمل مؤاخذه نمی‌شود.

۱. بقره: ۲۲۴

۲. ن.ک: مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۴۲۶

۳. ن.ک: همان؛ التحرير و التنوير، ج ۲، ص ۳۶۱

۴. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۶

## آیه دوم:

«و من الآيات قوله تعالى: «ولا تكتنوا الشهادة و من يكتنمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» بدعوى ظهورها فى حصول الإثم بالقصد إلى الكتمان.»<sup>۱</sup>

توضیح:

کتمان شهادت یک امر قلبی است و بر نیت قلبی و فعل قلبی (یعنی قصد کتمان) گناه مترتب شده است. ما می‌گوییم:

۱. به نظر می‌رسد در تقریر استدلال باید اضافه کرد که آیه کتمان را سبب «گناه قلب» برمی‌شمارد و فعل قلب صرفاً نیت کردن است. چرا که «کتمان بما هو کتمان» فعل نفس است ولی علت آنکه فعل قلب باشد، نیت کردن و قصد کردن است.

۲. مؤید این استدلال، قرائت شاذی است که «آثِمٌ قَلْبُهُ» را «آثَمَ قَلْبُهُ» خوانده است که به معنای «گناه کرده است قلب او» است.<sup>۲</sup>

۳. مرحوم حائری از این استدلال پاسخ می‌دهد:

«و فيه أن الأقرب أن يكون المقصود أن الكتمان من آثمية القلب، لا أن الكتمان موجب له.»<sup>۳</sup>

توضیح:

۱. آیه شریفه نمی‌گوید کتمان باعث گناه کردن قلب است بلکه می‌گوید چون قلب گناهکار است، کتمان حاصل می‌شود.

۲. شاهد این مطلب آن است که اولاً آیه شریفه آثمیت قلب را با جمله اسمیه آورده است (که دال بر دوام است یعنی قلبی که در گناه استقرار دارد موجب این کتمان است و نه اینکه گناه حادث می‌شود).

۳. ثانیاً: تناسب حکم و موضوع چنین است چرا که کتمان شهادت به سبب آن است که آدمی رعایت حال ظالم را می‌کند و به ضرر او شهادت نمی‌دهد و این نیست مگر به سبب ضعف ایمان که همان قلب گناه است.

۴. ثالثاً: روایات در تفسیر آیه، «آثِمٌ قَلْبُهُ» را «کافر قلبه» تفسیر کرده است و کفر قلب ظهور در همین مطلب که گفتیم دارد (چرا که ریشه کتمان را کفر برمی‌شمارند).

ما می‌گوییم:

۱. همان، ص ۳۷

۲. ن ک: مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۹۹

۳. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۷



۱. روشن است که اگر روایت امام باقر(ع)<sup>۱</sup> که جابر از ایشان نقل کرده است، پذیرفته شود، می‌توان استظهار مرحوم حائری را پذیرفت، چرا که روشن است که به سبب یک کتمان قلب کافر نمی‌شود بلکه «کفر قلب» است که از قبل ثابت بوده و باعث کتمان شده است.
۲. ولی سایر وجوه ایشان قابل خدشه است چرا که اسمیه بودن جمله و همچنین حذف «بذلک»، شاهدی بر مدعای ایشان نیست و تناسب حکم و موضوع هم قابل مناقشه است چرا که شاید آیه درصدد بیان گناه قلب بوده است.
۳. اما سند شیخ صدوق به جابر، از طریق مفضل بن عمرو است که برخی در توثیق او خدشه کرده‌اند ولی به نظر روایت او قابل پذیرش است.



---

۱. ن ک: من لا یحضر الفقیه، ج ۳، ص ۵۸